

بسمه تعالی

ادامه مباحث عام و خاص

یادآوری:

سال گذشته^۱ گفته بودیم:

۱. عام، مطابق اصطلاح اصولیون عبارت است از لفظی که اگر حکمی بر آن بار شود بر تمام افرادی که آن لفظ آنها را در بر می‌گیرد، بار می‌شود.
۲. «این تعریف با استفاده از عوارض و ویژگی‌های عام است. و به این معنی نیست که بدون وجود حکم، «عام» قابل تصویر نیست. بلکه به این معنی است که عام برای چیزی وضع شده است که چنین خاصیتی را در بر دارد. همچنین می‌توان گفت که در عام، تعدد دال و مدلول موجود است ... و به همین جهت «کل عالم» و «العلماء» عام هستند، چرا که تمام افراد و مصادیقی که این دو لفظ آنها را در بر می‌گیرد، تحت حکمی خواهند بود که بر این دو لفظ بار می‌شود. ولی «علما»، عام نیست چرا که ممکن است عالمی باشد که تحت حکمی که روی علما بار شده است، قرار نگیرد.
- به عبارت دیگر: «کل عالم» و «العلماء» عام است چرا که حکمی که روی آنها می‌نشیند (مثلاً اکرم العلماء و اکرم کل عالم)، بر تک تک مصادیق آن بار می‌شود. ولی «علما»، عام نیست چرا که حکم در «اکرم علماء»، الزاماً بر روی همه عالم‌ها، بار نمی‌شود و ممکن است برخی از عالم‌ها از تحت حکم خارج باشند.»^۲
۳. رابطه عام و افرادش رابطه کلی و جزئی نیست بلکه رابطه کل و جزء است.
۴. «عام»، لفظ «کل» (و یا لفظ «عالم» در «کل عالم») نیست، بلکه «کل عالم» عام است و «کل» و «عالم» بر روی هم (به نحو تعدد دال و مدلول که در کلام امام مطرح شد)، «عام» هستند؛ کما اینکه «العلماء»، که متشکل از «ال» و «علماء» است، عام است و یا نکره در سیاق نفی، که متشکل از «نکره و نفی» است، عام است»^۳
۵. «بحث عام و خاص مربوط به صورتی است که مقسم ما «جمله» نباشد (ولی اگر مقسم جمله باشد، جمله‌ها یا کلیه‌اند و یا جزئیه).

۱. ن. ک: جزوه سال سیزدهم اصول ص ۲۶۷-۳۱۳

۲. همان، ص ۲۷۷

۳. همان



پس عام به معنای مفهومی است که از لفظ واحد (العلماء) یا از تعدادی لفظ (کل عالم) استفاده می شود که در صورتی که موضوع حکم واقع شد، حکم را بر تمام اجزاء خود بار می کند. [توجه شود که اگر «العلماء» را نیز مرکب از «ال» و «علماء» دانستیم، می توانیم بگوییم عام از لفظ واحد فهم نمی شود]^۱

۶. خاص گاه به معنای «مخصّص» است که عام را تخصیص می زند و گاه به معنای «عام تخصیص خورده» است و گاه به معنای «مفهوم غیر عام» است. در صورت سوم باید توجه داشت که مفهوم خاص، در حقیقت یک مفهوم عام است که در قیاس با مفهوم اعم، خاص می باشد. مثلاً در «اکرم العلماء العدول»، «العلماء العدول» عام است ولی نسبت به «علماء» خاص است. همچنین در «اکرم النحاة»، «النحاة»، مفهومی است که تعریف عام شامل آن می شود ولی نسبت به «علماء» خاص است. و به همین بیان است که برخی از بزرگان عام و خاص را دو مفهوم اضافی دانسته اند.^۲ در صورت دوم: «اکرم العلماء» بعد از اینکه به وسیله «لا تکرّم الفساق من العلماء» تخصیص خورد، و تبدیل شد به «اکرم العلماء العدول»، از عام تخصیص خورده، با عنوان خاص یاد می شود^۳ و در صورت اول: به «لا تکرّم الفساق من العلماء» خاص می گویند.^۴

۷. رابطه عام و افرادش، رابطه کل و جزء است، در حالیکه رابطه مطلق و افرادش، رابطه کلی و جزئی است. و مهم ترین فارق بین این دو مبحث همین است.^۵

پس به عبارت دیگر: «در مطلق، حکم روی طبیعت قرار می گیرد و مقدمات حکمت ثابت می کند که حصه ای از طبیعت مدنظر نبوده است و لذا عقل می گوید که حکم بر تمام آنچه طبیعت بر آن صادق است، بار می شود؛ پس جریان حکم فقط بر طبیعت است و طبیعت آینه افراد نیست. البته به حکم عقل، حکم بر مصادیق بعد از تعلق حکم و جریان مقدمات حکمت بار می شود ولی در عام، جریان حکم از ابتدا به عنوان عام است و بدون نیاز به مقدمات حکمت بر افراد بار می شود (البته مطابق مبنای مشهور، حکم منحل به عدد افراد می شود و مطابق مبنای خطابات قانونیه، حکم بر عنوان عام می نشیند و عقلاً آن را بر افراد بار می کنند).

و گفته بودیم که آنچه مشهور، عموم احوالی می خوانند، در نظر امام، مستفاد از مقدمات حکمت است و لذا مطلق است.^۶

۱. همان، ص ۲۸۲

۲. تهذیب الاصول، سبزواری، ج ۱، ص ۱۲۳

۳. ن ک: نهاية الاصول، بروجردی، ص ۳۱۹

۴. جزوه سال سیزدهم اصول، ص ۲۸۲

۵. همان، ص ۲۸۵

۶. همان، ص ۳۰۰



۸. معروف بین اصولیون آن است که عام دارای ۳ قسم است و عام (که رابطه‌اش با افرادش، رابطه کل و جزء است) به سه گونه قابل تصویر است:

«وقتی می‌گوییم «کل رجل»، لفظی را استعمال می‌کنیم که موضوع له آن دارای اجزاء است و گویی از ابتدا آن اجزاء را مد نظر قرار می‌دهیم و به جای ذکر آنها، لفظ وضع شده برای «کل» را استعمال می‌کنیم. حال اگر «کل اجزاء» را به صورت واحد اعتباری لحاظ کردیم و حکم را روی آن واحد اعتباری قرار دادیم، عام مجموعی پدید می‌آید. و اگر وقتی «کل» را استعمال می‌کنیم و افراد را اراده می‌کنیم، افراد را جدای از هم و در عرض هم لحاظ می‌کنیم، به گونه‌ای که هر فرد موضوع علی حده‌ای برای حکم (و در عرض سایر افراد) است، عام استغراقی (یا شمولی) پدید می‌آید. و اگر وقتی «کل» را استعمال می‌کنیم و افراد را اراده می‌کنیم، افراد را جدای از هم ولی نه در عرض هم لحاظ می‌کنیم، به گونه‌ای که حکم روی تک تک افراد (ولی نه در عرض یکدیگر) بار می‌شود، عام بدلی پدید می‌آید (مثلاً اگر بگوییم «یکی از علما را اکرام کن»، حکم روی همه رفته است ولی اگر یکی را اکرام کرده باشد، حکم اطاعت شده است.)»^۱

۹. مرحوم نائینی، عام بدلی را از اقسام عام به حساب نمی‌آورد ولی سایر اصولیون عام بدلی را هم از اقسام عام می‌دانستند.

۱۰. ما درباره اقسام عام می‌گفتیم:

«ما باید قبل از تعلق حکم، موضوع را لحاظ کنیم تا دقیقاً حکم بر همان موضوعی که ما می‌خواهیم بار شود (و اصلاً بدون لحاظ موضوع امکان حمل حکم بر آن وجود ندارد).
حال گاهی موضوع به نحو مهمل لحاظ می‌شود و گاهی به نحو مبین.

اگر مهمل لحاظ شود به معنای آن است که حکم روی این طبیعت حمل شده است ولی نمی‌توان مقدمات حکمت را (و یا شیوع و عموم را) درباره آن بار کرد. و لذا اهمال به معنای لحاظ موضوع بدون توجه به آن است که آیا مقید به قیدی هست و یا مطلق است.

به عبارت دیگر در مقام اهمال، متکلم می‌گوید که حکم من روی این طبیعت (اگر طبیعت موضوع حکم است) و یا این عنوان (اگر عنوان مثل «علما» بدون «ال» موضوع حکم است) قرار گرفته است ولی من نمی‌خواهم بگویم که این طبیعت به نحو مطلق یا مقید، موضوع است و یا این عنوان به نحو عام یا خاص، موضوع است، بلکه می‌خواهم بگویم که این طبیعت یا این عنوان، فی‌الجمله دارای چنین حکمی هست (اگر چه ممکن است عام و مطلق باشد و یا خاص و مقید)



پس اهمال نمی تواند در مقام معنای لفظ باشد، بلکه در حدود طبیعت یا عنوان تصویر دارد.
با توجه به آنچه گفتیم می توان گفت:

متکلم، گاه می خواهد حکم را روی مجموعه‌ای از افراد قرار دهد، اما به این صورت که اگر بر یکی از آنها «حکم» بار شد، از سایرین کفایت کند (همانند واجب کفایی؛ با این فرق که در واجب کفایی، بدلیت در مکلفین است و در اینجا، بدلیت در موضوع است. یعنی به زید -خاصه- می‌گوییم «یکی از روزهای هفته را روزه بگیرد». که در این صورت موضوع حکم که روزهای هفته است، به نحو بدلی لحاظ شده است)

در این صورت، متکلم باید موضوع را به نحو کامل - و غیر مهمل - لحاظ کند و حکم را روی آن قرار دهد. اما نکته اینجاست که موضوع در اینجا «یکی از روزها» است و می‌دانیم نسبت این عنوان با هر یک از روزها، نسبت کلی و جزئی است و لذا نسبت مذکور نسبت طبیعت با مصادیق است.

البته نکته مهم آن است که، این مفهوم که برای طبیعت وضع شده است، از جهاتی با عام دارای شباهت است و آن اینکه، به سبب نوع لحاظ آن، شیوع آن بر افراد عام، محتاج جریان مقدمات حکمت نیست.

یعنی وقتی می‌گوییم: «یکی از روزهای هفته بیا»، مفهوم «یکی از روزها»، مفهوم عام نیست بلکه برای طبیعت «یکی از روزها» وضع شده است ولی چون در لحاظ این عنوان، «روزها» به نحو عام لحاظ شده است، می‌توان مدعی شد که صدق این مفهوم بر تک تک افراد، محتاج مقدمات حکمت نیست.

این قلت: گفته بودیم که مطلق، به هیچ وجه نسبت به افراد مرآتیت ندارد، پس چگونه با شنیدن لفظ مطلق (ایّ رجل)، افراد فهم می‌شود.

قلت: فهم افراد از لفظ ایّ نیست، بلکه از مجموع «هر یک از انسان‌ها» فهم می‌شود. و این ترکیب برای این طبیعت مطلق وضع شده است ولی این طبیعت در افراد (انسان‌ها) لحاظ شده است و لذا عموم افرادی آن از لفظ «انسان‌ها» و عموم احوالی آن از مقدمات حکمت استفاده می‌شود. (همانطور که حضرت امام در مقابل مرحوم آخوند مطرح کرده بودند)

اللهم إلا أن يقال: در بسیاری از موارد در عام بدلی، لفظ جمع به کار نرفته است و گاهی «ایّ العلما» استعمال می‌شود و گاهی «ایّ عالم» استعمال می‌شود. و در استعمال دوم، ما نمی‌توانیم عموم افرادی را از لفظ جمع استفاده کنیم. و لذا باید در مثل «ایّ العلما»، شیوع افرادی را محتاج مقدمات حکمت ندانیم (اگرچه لفظ مطلق است) ولی در مثل «ایّ عالم»، شیوع افرادی را هم از مقدمات حکمت استفاده می‌کنیم.



پس عام بدلی، مطلق است ولی برای صدق بر افراد خود محتاج مقدمات حکمت نیست. و به همین جهت است که می‌توان تقدم عام بدلی بر سایر مطلقات را به راحتی تصویر کرد.^۱

